

نشریه علمی - پژوهشی
پژوهشنامه زبان و ادب فارسی (گوهر گویا)
سال پنجم، شماره سوم، پیاپی ۱۹، پاییز ۱۳۹۰، ص ۹۹-۱۲۴

تحقیق تطبیقی داستان حضرت یعقوب (ع) و فریدون و فرزندان آنان

محمد مهدی پور*

چکیده

در مطالعه داستانهای دینی از جمله قرآن کریم و داستانهای شاهنامه فردوسی که حماسه ملی ایران است، با شخصیت‌هایی مواجه هستیم که در اعمال و رفتار و زندگی، وجه مشترک و همانندی زیادی بین آنها وجود دارد. این شباهتها یا به جهت وجود حقایق واحد و مشهوری است که در نقطه‌ای واحد پدید آمده، سپس به دلیل گردش در بین ملت‌های دیگر در افکار و باورهای آنان تأثیر گذاشته و رنگ بومی و نژادی هریک از آن ملل را به خود گرفته و روایت دیگر از داستان اصلی است و شاید هم وجود حوادث مشابه و شخصیت‌هایی با اعمال مشابه در بین ملت‌های مختلف و از سنخ تکرار تاریخ است. این نوشته از میان موضوعات متعدد قابل تطبیق، صرفاً تحقیق در داستانهای حضرت یعقوب و فرزندان او با استناد به سوره یوسف از قرآن کریم و داستان فریدون و فرزندان او، با تکیه بر شاهنامه فردوسی، را وجهه همت خود قرار داده است که با تأمل بیشتر معلوم می‌گردد، این دو داستان بخوبی استعداد تطبیق با یکدیگر را دارا هستند. به اعتقاد مؤلف، این دو داستان را نه متأثر از یکدیگر می‌توان دانست و نه کار او قیاس بین اسطوره با وحی الهی است؛ زیرا اسطوره در قیاس با وحی چیزی شبیه خیال در مقابل یقین است و مبنای کار مؤلف تنها بررسی و بازنمایی وجوه تشابه و تمایز از صورت مکتوب و مشهور این دو داستان است. مقایسه و تطبیق دو داستان یاد شده، در یک مقدمه - با عنوان تحقیق تطبیقی - و در پانزده محور شامل نه وجه مشابهت و شش وجه تمایز و مغایرت عرضه می‌گردد.

* دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز mohammad.mahdipour@gmail.com

تاریخ پذیرش ۹۰/۴/۲۵

تاریخ وصول ۸۹/۴/۲

واژه‌های کلیدی

تحقیق تطبیقی، یعقوب و فرزندان، قرآن کریم، فریدون و فرزندان، شاهنامه و جوه مشابهت و مغایرت.

مقدمه‌ای در تحقیق تطبیقی

ادبیات تطبیقی از شاخه‌های نقد ادبی است که به سنجش آثار و... دو یا چند فرهنگ و زبان مختلف می‌پردازد. ادبیات تطبیقی از ادبیات و روابط ادبی ملل مختلف، و بازتاب ادبیات یک ملت در ملتهای دیگر سخن می‌گوید چه در سبک، چه از دیدگاه و جریان فکری و رسالت ادبیات تطبیقی بازنمایی پیوندهای ادبی ملتهای گوناگون و بخشیدن روح تازه به آنهاست و می‌تواند جوامع بشری را به سوی ایجاد روح تفاهم و همکاری میان انسانها سوق دهد (انوشه، ۱۳۷۶، ۴۲-۴۱). «وقتی دو اثر را از نظر ادبیات تطبیقی بررسی می‌کنیم، ضروری است که میان آن دو مشترکات فکری، علائق، پیوندها و اهداف واحدی وجود داشته باشد. موضوع اثرپذیری و اثرگذاری دو شاعر یا نویسنده بریکدیگر نیز از نکته‌های دیگری است که هنگام تطبیق و مقایسه میان آنها باید لحاظ گردد» (رزمجو، ۱۳۸۱: ۴۴۷). اضافه می‌کنم که در تطبیق دو اثر، گاه با وجوه مشترک و همانند، گاه با وجوه متمایز و ناهمانند و حتی گاه با جنبه‌های متضاد مواجه هستیم.

در مطالعه شاهنامه فردوسی (حماسه ملی ایران) که در بردارنده تاریخ باستانی ایران از بدو خلقت تا پایان دوره ساسانیان است، با شخصیتهایی برخورد می‌کنیم که در بخش‌هایی از اعمال و رفتار و زندگی خود با دیگر شخصیتهای غیرایرانی از جمله از نژاد سامی که در متون دینی عهد قدیم و جدید و بویژه در قرآن کریم آمده است، قابل تطبیق‌اند و در بین آنها شباهت و اشتراک اجتناب‌ناپذیری به چشم می‌خورد.

به نظر می‌رسد، وجود رخدادها و حقایق واحد مشهور در تاریخ بشر و گردش آنها در بین ملل مختلف باعث شده است که آن اتفاقات و حقایق، رنگ بومی و نژادی برای هر قوم پیدا کرده، نهایتاً جزو اساطیر، تاریخ و باورهای ملی آن اقوام شده باشد. البته شاید نیز بتوان گفت که تکرار تاریخ در ادوار زیستی بلندمدت بشر، موجب پدید آمدن حوادث و اعمال، رفتار مشابه در بین مردم نقاط مختلف جهان گردیده باشد. اینک، پیش از ورود به بحث اصلی مقاله، ابتدا نمونه‌هایی از شباهت‌ها و همانندی‌های موجود در شاهنامه و متون دینی به اجمال ذکر می‌شود:

الف) در داستان هوشنگ، پسر سیامک بحثهای مربوط به در اختیار گرفتن گوهر آتش و هنر بیرون کشیدن آهن از دل سنگ و پیشه آهنگری و ساختن ابزار آلات فلزی توسط هوشنگ (کزازی، ۱۳۸۵، ۲۷) به داستان حضرت داود (ع) و نرم شدن آهن به دست او و زره‌گری آن حضرت شباهت پیدا می‌کند: «و لقد آتینا داود مئنا فضلا یا جبال اوّبی معه و الطیر و الثّالیه الحدید ان اعمل سابغات و قدّر فی السّرد...» (قرآن، سبأ / ۱۱-۱۰).

ب) دیوبندی تهمورت پسر هوشنگ و جهان‌خدایی او، رام کردن دیوان و در خدمت گرفتن آنها نیز ناخودآگاه داستان حضرت سلیمان و ملک و قدرت او را به یاد می‌آورد که البته ادامه این تسلط بر دیوان و انجام کارهای عمرانی و معماری از سوی آنها، در داستان جمشید فرزند تهمورت تداوم می‌یابد که باز جمشید در این ابعاد با حضرت سلیمان (ع) قابل تطبیق می‌گردد: «ولسلیمان الریح... و من الجنّ من یعمل بین یدیه باذن ربّه و من یزرع منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر. یعلمون له ما یشاء من محاریب و تمائیل و جفان کالجواب و قدور راسیات...» (همان، ۱۳-۱۲) و در همین زمینه در شاهنامه درباره جمشید آمده است:

بفرمود پس دیو ناپاک را	به آب اندر انداختن خاک را
هر آنچ از گل آمد چو بشناختند	سبک خشت را کالبد ساختند
به سنگ و به گچ دیو دیوار کرد	نخست از برش هندسی کارکرد
چو گرمابه و کاخهای بلند	چو ایوان که باشد پناه از گزند

(فردوسی، ۱۳۸۶-۴۳)

ج) داستان سرکشی جمشید و زوال فره ایزدی از او و ساختن تختی که دیو آن را از زمین به آسمان می‌برد و حتی سرکشی کیکاوس، بی‌شاهت به داستان نمرود و سرکشی و ادعای الوهیت او نیست.

د) همسانی رفتار سودابه، همسر کیکاوس با سیاوش (فرزند خوانده خود) با رفتار زلیخا همسر عزیز مصر با حضرت یوسف (که او نیز به نوعی فرزند خوانده عزیز مصر تلقی می‌شود) و عشق یک سویه این زنان.

ه) همچنین داستان در آتش افکنده شدن حضرت ابراهیم (ع) و سیاوش و سالم بیرون آمدن از دل آتش و موارد مشابه دیگر می‌توانند در جای خود نمونه‌هایی از شباهتها و همانندی‌های روایات در بین

حماسه‌های ملی ایران و روایات اقوام سامی و متون ادیان الهی باشد.

شباهت‌های موجود در بین قصص قرآن مجید و اساطیر ایرانی هرگز به معنای یکی دانستن تمام زوایای این داستان‌ها نیست؛ اما یقین داریم که می‌بایست حقایق مسلّم تاریخی، از سنخ آموزه‌های ادیان الهی و قرآنی، در ادوار زندگی بشر بوده باشد تا زمینه برداشت‌های متفاوت و خاستگاه تکوین برخی باورهای اساطیری در بین اقوام و ملل، از جمله ایرانیان گردیده باشد.

«قصص قرآن یکی از علوم قرآنی و شاید دلچسب‌ترین آنهاست... قصّه و داستان‌گویی مهم‌ترین وسیله و ابزار کتب آسمانی برای تبشیر و انذار بشر بوده است. در پایان داستان یوسف که منسجم‌ترین و کامل‌ترین قصص قرآن است، خداوند می‌فرماید "براستی که در بیان داستان ایشان مایه عبرتی برای خردمندان است (و این قرآن) سخنی ساختگی نیست؛ بلکه تصدیق ماجراهایی است که در دیگر کتاب‌های آسمانی نیز موجود است و روشنگر همه چیز و رهنمود و رحمتی برای اهل ایمان است" ... در قرآن قصه‌ها نه تنها بر واقعیت تطبیق دارند؛ بلکه این وقایع مهم‌ترین و حساس‌ترین وقایع تاریخی هستند. وقایعی که هر کدام کاروان آدمی را به سو و جهت خاصی سوق داده‌اند و تا ابد نقش خود را بر پیشانی او خواهند داشت و برای او بیدارگر، زنده و روشنگر خواهند ماند» (محمد احمد جاد المولی، ۱۳۸۴، ۲۶).

نکته دیگر این که قرآن کریم اساساً کتاب قصّه و داستان نیست، اما در راستای اهداف انسان‌سازی و هدایت، هر جا ضرورت اقتضا کرده، به پاره‌ای از زوایای داستان‌های انبیا و اقوام و ملل دیگر اشاره نموده است. به اعتقاد ما هر آنچه در قرآن کریم بیان شده است؛ از حقایق مسلّم و قطعی تاریخی حکایت دارد و از سوی دیگر طبق نص صریح قرآن، قوم یهود در طول تاریخ به تحریفات زیادی دست زده و از آن جمله، با برافزوده‌های جعلی و ساختگی، قصص انبیا را در مواردی از زلال حقیقی آن دور کرده و شکل افسانه و اسطوره به آن داده‌اند؛ اما در بررسی‌های مربوط به قصص قرآنی، ما نصوص مصرّح قرآنی را حق دانسته و آن را با جان و دل می‌پذیریم؛ برافزوده‌های اسرائیلی و تصوّرات آمیخته با افسانه‌ها و اساطیر آنان را که متأسفانه در متون تفسیری آغازین ما نیز بوفور راه یافته است، با تردید و دید احتیاط و نقّادانه می‌نگریم.

پس از بیان مقدمه فوق، داستانهای حضرت یعقوب و فرزندان او را با تکیه بر آیات قرآن کریم و داستان فریدون و فرزندان او را با تأکید بر شاهنامه فردوسی (حماسه ملی ایران) مورد تأمل قرار داده، در پانزده محور جنبه‌های شباهت و همانندی و یا وجوه تمایز و ناهمانندی‌های آن دو را مورد مقایسه و

تطبیق قرار خواهیم داد:

۱- موقعیت خانوادگی یوسف (ع) و ایرج ۲- ناتنی بودن آن دو با دیگر برادران ۳- ویژگیهای فردی و اخلاقی ۴- نارضایتی برادران از پدر و حسادت به موقعیت یوسف (ع) و ایرج ۵- نقش شیطان و دیو نفس در این داستانها ۶- بث الشکوی و ناینایی یعقوب (ع) و فریدون ۷- جابه جایی در نقش و شخصیت یوسف (ع) و ایرج ۸- بازیافتن بینایی یعقوب (ع) و فریدون ۹- مکتب و اقتدار یوسف (ع) و منوچهر ۱۰- ارتباط مستمر یوسف (ع) با پروردگار و برخورداری از عنایات حق ۱۱- نتیجه حسادت و دشمنی برادران یوسف و ایرج ۱۲- صبر یعقوب، کین فریدون ۱۳- عذرخواهی برادران یوسف (ع) و ایرج و نتیجه آن ۱۴- علم تأویل احادیث و تعبیر خواب و نبوت یوسف، عشق یک سویه زلیخا ۱۵- پایان داستان یعقوب (ع) و فریدون و فرزندان آنها.

از محورهای پانزده گانه فوق، نه مورد اول از سنخ شباهت و همانندی و شش مورد اخیر وجوه افتراق و ناهمانندی می باشند.

۱- موقعیت خانوادگی یوسف (ع) و ایرج

در مقام مقایسه، حضرت یوسف (ع) و ایرج هر دو از موقعیت خانوادگی والایی برخوردارند، یوسف فرزند پیامبر بزرگ الهی حضرت یعقوب پسر اسحاق بن ابراهیم (ع) است او در خاندان نبوت و رسالت تولد و نشو و نما یافته و بشدت محبوب پدر خویش است تا جایی که این امر چنانکه معروف است موجب برانگیخته شدن حسادت برادران نسبت به او می گردد.

ایرج نیز فرزند فریدون پسر آبتین از نژاد تهمورث (از شاهان پیشدادی ایران و پدر جمشید) است. فریدون پس از تقسیم ممالک تحت سلطه خود بین فرزندان (سلم و تور و ایرج) نیابت و ولایت عهدی ایران را به ایرج واگذار می کند؛ اما پس از مدتی او نیز مورد حسادت برادران خود قرار گرفته، به قتل می رسد.

... پس آنگه نیابت به ایرج رسید	مر او را پدر شهر ایران گزید
هم ایران و هم دشت نیزه وران	همان تخت شاهی و تاج سران
بدو داد کور را سزابود تاج	همان تیغ و مهر و همان تخت عاج

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۷)

باتوجه به موارد فوق، از حیث موقعیت خانوادگی، شباهت و همانندی بین این دو داستان وجود دارد.

۲- ناتنی بودن آن دو با دیگر برادران

از همانندیهای دیگر این دو داستان اینکه یعقوب (ع) پدر یوسف با دو دختردایی خود به نامهای لیا (اولیا) و راحیل ازدواج می‌کند که جز یوسف و بنیامین که از راحیل (کهین خواهر) متولد می‌شوند، دیگر برادران از لیا (مهین خواهر) و یا کنیزان آنان به دنیا می‌آیند (طبری، ۱۳۵۶، ۷۶۵-۷۶۲). فریدون پدر ایرج نیز که پس از غلبه بر ضحاک (آژی دهاک) به سلطنت می‌رسد با دو دختر (و به قولی دیگر دو خواهر) جمشید به نامهای شهرناز (مهین دختر) و ارنوار (کهین دختر) ازدواج می‌کند که حاصل آن، تولد سلم و تور از شهرناز و زادن ایرج از ارنواز است (کزازی، ۱۳۸۵، ۶۰)؛ لذا راحیل مادر یوسف و ارنواز مادر ایرج کوچکترین خواهرند و یوسف و ایرج نیز کوچکترین برادران.

۳- ویژگیهای فردی و اخلاقی

مشهور است که یوسف در حسن و جمال یگانه بود و شهرت عالمگیر داشت و در ادب فارسی نماد زیبایی و خوبرویی است، سخن زنان مصر در مجلس زلیخا پس از دیدن یوسف این بود... و قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ. و گفتند منزّه است خدا، این بشر نیست. این جز فرشته‌ای بزرگوار نیست (یوسف، ۳۱) حضرت یوسف به جهت داشتن ویژگیهای منحصر به فرد و فضل و کمال خدادادی، برای یعقوب (ع) دوست داشتنی‌ترین بود، در قرآن کریم بارها به صفات ویژه او اشاره رفته است از جمله: علم تأویل احادیث (همان، ۲۱)، داشتن ملک و حکم و علم الهی (همان، ۲۲ و ۱۰۰)، محسن (همان، ۲۲)، بنده مخلص (همان، ۲۴)، صدیق (همان، ۴۶) امین، حفیظ و علیم (همان ۵-۵۴) متصدق (همان، ۸۸) و... و بالاتر از همه داشتن مقام نبوت و رسالت الهی.

اما درباره ایرج در فرهنگ اساطیر آمده است که «بنابر برخی فرهنگها (آندراج و نظام) فلک آفتاب (فلک چهارم) را نیز ایرج خوانند و به مناسبت خوبرویی و خوش پیکری، این نام بر او نهادند؛ زیرا که هرکس او را بدیدی مهر او ورزیدی. خوبرویی و مهر آوری ایرج از شاهنامه هم پیدا است:

به ایرج نگه کردیکسر سپاه که او بُد سزاوار تخت و کلاه

بی آرامشان شد دل از مهر او به دل مهر و دیده پر از چهر او

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸)

گذشته از خوبرویی و خوش صورتی که برای ایرج یاد شده از دیگر ویژگیهای او این است که

وقتی فریدون به منظور آزمودن فرزندان، خود را با جادوگری به شکل اژدهایی در می آورد، ایرج با درایت و شجاعت خاصی با اژدها برخورد می کند که مورد تحسین پدر قرار می گیرد:

جو کهتر پسر نژد ایشان رسید	خروشید کان اژدها را بدید
بدو گفت کز پیش ما باز شو	نهنگی تو، بر راه شیران مرو
گرت نام شاه آفریدون به گوش	رسیده است هرگز بدین سان مکوش...

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۴)

و قضاوت فریدون در حق ایرج در ابیات زیر ملاحظه می شود:

دگر کهترین مرد با سنگ و چنگ	که هم باشتاب است و هم بادرنگ
زخاک وز آتش میانه گزید	چنان کز ره هوشیاری سزید
دلیر و جوان و هشیوار بود	به گیتی جز او را نباید ستود
کنون ایرج اندر خورد نام او	در مهتری باد فرجام او
بدان کو به آغاز شیری نمود	به گاه درشتی دلیری فزود

(همان، ۱۰۵)

و پدر به جهت این قبیل صفات و کمالات به ایرج علاقه بیشتر داشت و نیابت و ولایت عهدی و حکومت شهر ایران را به او واگذار کرد. داشتن دلی صاف و بی کینه و سرشار از محبت و کشته شدن مظلومانه او از دیگر ویژگیهای ایرج است.

بنابر آنچه گذشت می توان گفت که خصوصیتی مانند خوبرویی، عشق و علاقه شدید پدر به آنان، نیابت پدر، مهرورزی وافر حتی به دشمنان و مخالفان خود از دیگر جنبه های شباهت این دو داستان است.

۴- نارضایتی برادران از پدر و حسادت به موقعیت یوسف (ع) و ایرج

در داستان یوسف، برادران از محبوب تر بودن یوسف نزد پدر، اعلام نارضایتی کرده، آتش حسادت در درون شان زبانه می کشد تا جایی که برای رسیدن به جایگاه یوسف در نزد پدر، نقشه قتل یا لاقط دور کردن او را از کنار پدر را طرح ریزی می کنند: ... اذ قالوا لیوسف و اخوه اَحَبُّ الی آئینا مِنَّا و نَحْنُ عُصْبَه اِن اَبانَا لَفی ضلال مبین. اُقتلوا یوسف او اطرحوه ارضاً یحُل لکم وجه ایبکم و تکتونوا من بعده قوماً صالحین. هنگامی که [برادران او] گفتند: یوسف و برادرش نزد پدرمان از ما که جمعی نیرومند هستیم، دوست

داشتنی ترند، قطعاً پدر ما در گمراهی آشکاری است. [یکی گفت] یوسف را بکشید یا او را به سرزمینی بیندازید تا توجه پدرتان معطوف شما گردد و پس از او مردمی شایسته باشید (یوسف، ۹-۸). در قصص الانبیا آمده است: «و یعقوب که علم گفتی، همه روی به یوسف داشتی و خطاب با وی کردی و برادران را از آن غم آمدی تا آنگاه که قضای خدای را یوسف آن خواب بدید و با پدر بگفت. پدر گفت یا یوسف این خواب با برادران مگو. چند گاه برآمد با خواهر بگفت. خواهرش با برادران بگفت که یوسف چنین می گوید. برادران را از آن غم آمد حسد کردند برای این تدبیر کردند تا با او بدی کنند» (نیشابوری، ۱۳۸۲، ۸۳).

طبری درباره دلیل محبت بیشتر یعقوب به یوسف و بنیامین آورده است: یعقوب به جهت فوت مادر یوسف و بنیامین و به جهت احتیاج به محبت بیشتر، آن دو را بیش از سایر برادران دوست می داشت و مورد شفقت قرار می داد... و رؤیای یوسف بر شدت محبت یعقوب بیفزود (← طبری، ۱۳۵۶، ۷۷۰-۷۶۷). در داستان ایرج می بینیم که برادران او سلم و تور، مدتی پس از اینکه فریدون ممالک سرزمین بزرگ ایران را بین فرزندان خود تقسیم می کند، نسبت به این بخش و تقسیم اعتراض کرده آن را ناعادلانه می دانند که باز در اینجا هم حسادت و دیوآز، آتش بیار معرکه است. سلم و تور در پیام اعتراض خود خطاب به فریدون می گویند:

جهان مرتو را داد یزدان پاک	ز تابنده خورشید تا تیره خاک
همی بارزو خواستی رسم و راه	نکردی به فرمان یزدان نگاه
نجستی جز از کژی و کاستی	نکردی به بخش اندرون راستی
سه فرزند بودت خردمند و گُرد	بزرگ آمده نیز پیدا ز خُرد
ندیدی هنر با یکی بیشتر	کجا دیگری زاو فرو بردسر
نه ما زوبه مام و پدر کمترین	که بر تخت شاهی نه اندر خوریم
ایا دادگر شهریار زمین	بر این داد هرگز مباد آفرین

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۰)

بطوری که از ابیات فوق برمی آید، ریشه حسادت و دشمنی برادران با ایرج، از دید آنان تقسیم ناعادلانه حکومت از سوی پدر و توجه ویژه به ایرج است. در هر دو داستان محبت مضاعف نسبت به یکی از فرزندان انگیزه حسادت و دشمنی نسبت به برادر

و از سوی دیگر اعتراض بی‌ادبانه و گستاخانه به تصمیم پدر است که مصلحت کار را بهتر از فرزندان خود می‌داند؛ لذا شباهت در بین این دو داستان از این بعد نیز روشن می‌گردد.

۵- نقش شیطان و دیو نفس در این داستانها

در داستان حضرت یوسف وقتی او خواب خود را با پدر در میان می‌گذارد، حضرت یعقوب می‌گوید: ای پسرک من خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند؛ زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است (یوسف، ۵) و آنگاه که برادران، یوسف را در چاه افکنده و فریبکارانه با پیراهن خون‌آلود پیش پدر می‌روند و اظهار می‌دارند که یوسف را گرگ خورده است، پدر در پاسخ آنان می‌گوید: «قال یل سَوَّلَتْ لکم انفسکم امرأً فصبر جمیل والله المستعان علی ماتصفون». [یعقوب] گفت: [نه] بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است. اینک صبری نیکو [برای من بهتر است] و بر آنچه توصیف می‌کنید خدا یاری ده است (همان، ۱۸). در خصوص دخالت شیطانِ نفس در کار برادران یوسف، یکبار نیز در آوردن خیر گرفتاری بنیامین به اتهام سرقت در مصر، نمود پیدا می‌کند (همان، ۸۳). در آیه ۱۰۰ سوره یوسف، بعد از اینکه برادران و پدر و مادر در مصر پیش یوسف (ع) حضور می‌یابند، آن حضرت می‌گوید: ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من، بیقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بطوری که ملاحظه می‌شود، در این داستان از زبان یعقوب دوبار به تسویل نفس برادران یوسف و دوبار نیز از نقش شیطان و وساوس او سخن رفته است. در داستان فریدون و فرزندان او نیز بارها از نقش دیو آژ، اژدها و اهریمن در فریب سلم و تور سخن به میان آمده است:

دگرگونه‌تر شد به آیین و رای	بجنید مر سلم را دل زجای
پراندیشه بنشست با رهنمون	دلش گشت غرقه به آزاندرن
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۰۸)	

از زبان فریدون نسبت به سلم و تور آورده است:

دو آهرمن مغز پالوده را	بگوی آن دو ناپاک بیهوده را
(همان، ۱۱۲)	

شما را کنون گردل از را من
به تخت خرد برنشست آرتان
بترسم که در چنگ این ازدها
به کژی و تاری کشید اهرمن
چرا شد چنین دیو انبازتان
روان، یابد از کالبدتان رها
(همان، ۱۱۳)

و یکبار هم خود سلم و تور پس از برتخت نشستن منوچهر، از ترس انتقام، عذرخواهانه از چیرگی دیو بر عقل خود و خطاکاری‌شان سخن گفته‌اند:

نشسته چنین بودمان از بوش
هزبر جهانسوز و نر ازدها
دو دیگر که بی‌باک و ناپاک دیو
به ما برچنان چیره شد رای اوی
همی چشم داریم از آن تاجور
سیوم دیو کاندرا میان چون نوند
به رسم بوش اندر آمد روش
زدام قضا هم نیابد رها
ببُرد دل از ترس گیهان خدیو
که مغز دو فرزانه شد جای اوی
که بخشایش آرد به ما برمگر
میان بسته دارد زبهر گزند
(همان، ۱۲۹)

همان طور که در داستان برادران یوسف، نقش شیطان نفس نمود کامل دارد، از ابیات شاهنامه نیز نقش آفرینی نفس اماره برادران ایرج با عناوینی چون آز، دیو، ازدها و اهریمن کاملاً پیدا است و این مورد نیز از جمله جنبه‌های شباهت این دو داستان می‌تواند باشد.

۶- بث‌الشکوی و ناینبایی یعقوب و فریدون

یکی دیگر از وجوه شباهت در این دو داستان، غم و اندوه شدید یعقوب (ع) و فریدون در فراق فرزندان عزیز خود و زاری‌ها و ناینبایی آنهاست. سالیان زیادی از فراق یوسف و درد و اندوه یعقوب سپری شد تا اینکه یوسف پس از ابتلائات سخت و محنت‌های فراوان به لطف الهی در مصر بر کرسی حکومت و مسند عزت نشست. برادران او برای دومین بار به همراه بنیامین در آن خشکسالی پیش آمده، عازم مصر شدند و طبق قرار قبلی به دربار یوسف بار یافتند. یوسف که تا حدودی توانسته بود، نقشه خود را در آوردن بنیامین به مصر عملی کند این بار با نقشه‌ای دیگر توانست بنیامین را از برگشت باز دارد و برادران در حالی که از این امر ناراحت بودند، به اجبار بدون بنیامین پیش پدر آمدند و ماجرای

اتهام سرقت او را به پدر گفتند. یعقوب از شنیدن این ماجرا بسیار اندوهگین شد. «سپیل غم و اندوه به دل یعقوب هجوم آورد و خیالهای گوناگون، خواب از چشمش بر بود و هیچگونه وسیله تسلیت و دلداری برایش نماند... روزگاری بر این منوال گذشت و گریه دمادم و اشک پیایی، چراغ بنیایی یعقوب را فرو نشانند و جسمش نزار و چهره‌اش پرچین و شکن شد» (بلاغی، ۱۳۵۴، ۱۱۵).

قرآن کریم حال یعقوب را در فراق یوسف و بنیامین چنین بیان می‌کند: «و تَوَلَّىٰ عَنهُم وَقَالَ يَا اسْفَىٰ عَلٰی یُوسُفَ وَاَبِیضَتْ عَیْنَاهُ فَهُوَ کَظِیْمٌ. قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتُوْا تَذٰکُرُ یُوسُفَ حَتّٰی تَکُوْنَ حَرَضًا وَّ تَکُوْنَ مِنَ الْهٰلَکِیْنَ. قَالَ اِنَّمَا اَشْکُوْا بَنٰی وَّ حُزْنِیْ اِلٰی اللّٰهِ وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ». [یعقوب] از آنان روی گردانید و گفت ای دریغ بر یوسف و درحالی که اندوه خود را فرو می‌خورد، چشمانش از اندوه سپید شد. گفت من شکایت غم و اندوه خود را پیش خدا می‌برم و از [عنایت] خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید (یوسف، ۸۶-۸۴).

ناگفته نماند که قرآن کریم در بازگویی ریزه کاریهای داستان به اجمال سخن گفته است؛ اما در کتب قصص قرآنی و داستان انبیا و برخی تفاسیر، ماجرای یعقوب و یوسف (ع) و اندوه و سوز و گدازهای یعقوب در بیت الاحزان و از دست دادن بنیایی او لطایف فراوان به رشته تحریر درآمده است. (از جمله ← ذیل آیات مربوط در تفسیر کشف‌الاسرار وعده الابرار میبیدی، بخش النوبة الثالثة) اما در داستان فریدون و فرزندان، آنگاه که او در کمال ناباوری و خلاف انتظار، از کشته شدن ایرج به دست سلم و تور آگاه می‌گردد اندوهی بزرگ بر دل او مستولی می‌شود:

... زتابوت چون پریشان برکشید	سر ایرج آمد بریده پدید
بیفتاد زاسب آفریدون به خاک	سپه سربه سر جامه کردند چاک
سپه شد رخان، دیدگان شد سپید	که دیدن دگرگونه بود از امید

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۲)

فریدون در این غم جانکاه، جامه‌ عزا به تن کرده، به سوگواری می‌پردازد:

دریده درفش و نگون کرده کوس	رخ نامداران به رنگ آب‌سوس
تیره سیه کرده و روی پیل	پراکنده برتازی اسپانش نیل
پیاده سپهد، پیاده سپاه	پراز خاک سر برگرفتند راه
سپه داغدل، شاه با هوی هوی	سوی باغ ایرج نهادند روی

همی هوی کرد و همی خست روی	همی ریخت اشک و همی کند موی
میان را به زَنار خونین بیست	فکند آتش اندر سرای نشست
گلستانش بر کند و سروان بسوخت	به یکبارگی چشم شادی بدوخت
نهاده سر ایرج اندر کنار	سرخویش کرده سوی کردگار...
بر اینگونه بگریست چندان به زار	همی تاگیا رستش اندر کنار
زمین بستر و خاک بالین اوی	شده تیره، روشن جهانیین اوی
همه جامه کرده کبود و سیاه	نشسته به اندوه در سوگ، شاه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۲)

فردوسی در ابیات بالا از تأثر بسیار شدید فریدون در غم کشته شدن ایرج به دست برادران پرده برداشته، به برگزاری آیین سوگواری او و اطرافیان بتفصیل اشاره کرده است؛ از جمله به خاک نشستن، جامه چاک کردن، کندی موی، نگون کردن درفش و کوس، سیاهپوشی و بهره گیری از نماد سیاه عزا در جنبه‌های مختلف آن، خاک بر سر پاشیدن، ناله سردادن، خروش مغانی بر آوردن و به آتش کشیدن و نابود کردن هر آنچه تعلق به جوان و عزیز از دست داده دارد.

۷- جابه‌جایی در نقش و شخصیت یوسف (ع) و ایرج

در داستان یوسف (ع) پس از آنکه برادران با اصرار زیاد او را از پیش پدر بردند و در چاه انداختند و با خبر مرگ یوسف پیش پدر آمدند، یعقوب هر چند ماجرای ساختگی آنها را باور نکرد؛ اما در نبود یوسف به بنیامین دل بست و خاطر خود را به دیدار بنیامین تسلی می‌داد و پس از سالیان دراز وقتی برادران باز با اصرار زیاد بنیامین را از پیش پدر می‌برند تا از مصر آذوقه تهیه کنند، یعقوب به منظور بازگرداندن بنیامین از فرزندان خود تعهد و میثاق محکمی می‌گیرد: «قالوا یا ابانا مُنْع مِّنَا الکیل فارسل معنا اخانا نکتل و اناله لحافظون. قال هل آمئکم علیه الاکما آمنتمکم علی اخیه من قبل... قال لن أرسله معکم حتی تُؤتون مَوْثِقاً من الله لتأئتی به...» (یوسف، ۶۶-۶۳) قول برادران، با تدبیر یوسف در نگهداشتن بنیامین در پیش خود باطل می‌شود و آنها بی بنیامین نزد پدر بازگشته و خبر ناگوار اتهام سرقت و گرفتاری و جلب او را به پدر رساندند یعقوب از آنان روگردانده، به جای ناراحتی برای بنیامین از فراق یوسف تأسف می‌خورد و در این غم چشمان خود را از دست می‌دهد: «و تولی عنهم و قال یا اسفی علی

یوسف و ایضاً عیناه من الحزن...» (همان، ۸۴). از این عکس‌العمل برمی‌آید که بنیامین در نظر یعقوب جلوه‌ای از یوسف (ع) است و نقش و شخصیت یوسف در سالهای فراق و دوران بی‌خبری پدر به بنیامین انتقال یافته؛ اما پس از پایان این دوران مجدداً شخصیت خود را بازمی‌یابد.

در داستان ایرج نیز پس از قتل او دیدیم که فریدون در نبود او به اندوه شدید دچار می‌گردد و در انتظار ایرج صفتی لحظه شماری می‌کند تا اینکه با تولد منوچهر (نوه دختری ایرج) این انتظار برآورده می‌شود و گویی که ایرج برای فریدون دوباره زنده شده است. آرزوی فریدون از درگاه حق چنین است:

همی خواهم ای روشن کردگار که چندان زمان یابم از روزگار
که از تخم ایرج یکی نامور ببینیم بر این کینه بسته کمر
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۴)

از این آرزوی فریدون چندان نمی‌گذرد که خبری خوش و آرام‌بخش به او می‌آورند که یکی از کنیزان ایرج از او بار دارد:

برآمد بر این نیز یک چندگاه شبستان ایرج نگه کرد شاه
یکی خوب چهره پرستنده دید کجا نام او بود ماه آفرید
که ایرج بر او مهر بسیار داشت قضا را کنیزک از او بار داشت
چو هنگامه زادن آمد پدید یکی دختر آمد ز ماه آفرید
مر آن لاله رخ را زسر تا به پای تو گفستی مگر ایرجستی به جای
(همان، ۱۲۵)

فریدون دختر ایرج را پس از بلوغ به عقد برادرزاده خود پشنگ درمی‌آورد که محصول این ازدواج تولد منوچهر است همو که در نظر فریدون جلوه کاملی از ایرج است:

بدادش بدان نامبردار شوی چو یک چندگاهی برآمد بر او
یکی پور زاد آن هنرمند ماه چگونه؟ سزاوار تخت و کلاه
چو از مادر مهربان شد جدا سبک تاختندش بر پادشا
برنده بدو گفت: «کای تاجور یکی شادکن دل، به ایرج نگر»
جهانبخش را لب پر از خنده شد تو گفستی مگر ایرجش زنده شد
(همان)

از مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت که بنیامین در دوران فراق یوسف از پدر، نقش یوسف را گویی برای یعقوب بازی کرده و جلوه‌ای از یوسف برای پدر است تا این فراق به وصال منتهی می‌گردد و دوباره یوسف به ایفای نقش خود می‌پردازد و برای فریدون نیز با کشته شدن ایرج، ابتدا دختر او، سپس نوه‌اش منوچهر نقش ایرج را به عهده می‌گیرند و اینگونه خلأ پدید آمده در هر داستان با این نقش آفرینی‌ها کامل می‌گردد تا سالهای سکون و سکوت بار دیگر جای خود را به سرزندگی و شادمانی می‌دهد. لذا به نظر می‌رسد وجود جابه‌جایی در نقش و شخصیت می‌تواند از موارد شباهت و همانندی در این دو داستان به حساب آید.

۸- بازیافتن بینایی یعقوب (ع) و فریدون

برادران یوسف پس از دستور پدر برای جستجوی از یوسف و بنیامین و امیدوار بودن به رحمت الهی، برای سومین بار پیش عزیز مصر رفته و درخواست آذوقه کردند: گفتند ای عزیز به ما و خانواده ما آسیب رسیده است و سرمایه‌ای ناچیز داریم؛ بنابراین پیمان ما را تمام بده و بر ما تصدق کن که خداوند صدقه‌دهندگان را پاداش می‌دهد. یوسف از آنان پرسید که آیا دانستید، وقتی که نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟ او با این سؤال زمینه معرفی خود را با برادران باز کرد و پس از گذشت از خطای آنان گفت: این پیراهن مرا ببرید و آن را برچهره پدرم بیفکنید [تا] بینا شود و همه کسان خود را نزد من آورید و چون کاروان رهسپار شد پدرشان گفت: اگر مرا به بی‌خردی نسبت ندهید بوی یوسف را می‌شنوم. گفتند: به خدا سوگند که تو سخت در گمراهی دیرین خود هستی. پس چون مژده رسان آمد آن [پیراهن] را برچهره او انداخت پس بینا گردید (قرآن، یوسف، ۹۶-۸۸).

در داستان فریدون هم او از خدای خود می‌خواهد به او چندان عمری عطا کند که نامداری از تبار ایرج برای گرفتن کین او به عرصه وجود آید. تا اینکه بازادن دختر ایرج و به دنبال آن تولد منوچهر نور امید در دل او روشن می‌گردد. مژده رسان به فریدون می‌گوید:

برنده بدو گفت کای تاجور یکی شادکن دل، به ایرج نگر

با شنیدن این خبر مسرت بخش نور دید گانش نیز به او باز می‌گردد و بینایی خود را بازمی‌یابد:

جهانبخش را لب پراز خنده شد تو گفستی مگر ایرجش زنده شد
گرفت آن گرانمایه را برکنار نیایش همی کرد با کردگار

همی گفت کاین روز فرخنده باد	دل بدسگالان ماکنده باد
همان کز جهان آفرین کرد یاد	ببخشود و دیده بدو باز داد
فریدون چو روشن جهان را بدید	به چهر نو آمد سبک بنگرید...
چو چشم و دل پادشا باز شد	سپه نیز با او هم‌اواز شد...

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

بازیافتن بینایی حضرت یعقوب و فریدون پس از آنکه مدت‌ها به دلیل فراق فرزندان محبوب خود و گریه‌های مداوم به نابینایی دچار شده بودند، از جنبه‌های مشابه و قابل تطبیق این دو داستان است.

۹- مکنت و اقتدار یوسف و منوچهر

حضرت یوسف (ع) در ایام فراق، به محتتهای زیادی مبتلا گردید؛ از جمله افتادن به چاه برادران، به بردگی فروخته شدن در مصر، و ماجرای عشق‌ورزی یک سویه زلیخا همسر عزیزمصر، اتهام خیانت به عزیز مصر و زندان زلیخا. تا در نهایت، او با تعبیر خواب پادشاه مصر همچنین روشن شدن پاکدامنی و بی‌گناهی‌اش، مورد توجه ویژه پادشاه قرار گرفته، امین اموال و خزائن و حکومت او گردید: «و پادشاه گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم. پس چون با او سخن راند، گفت: تو امروز نزد ما با منزلت و امین هستی. [یوسف] گفت: مرا بر خزانه‌های این سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم و بدین گونه یوسف را در سرزمین [مصر] قدرت دادیم که در آن هر جا که می‌خواست سکونت می‌کرد...» (یوسف، ۵۵-۵۴). در آیات ۲۱ و ۱۰۱ همین سوره باز هم از تمکّن و اقتدار یوسف سخن رفته است.

بطوری که قبلاً نیز اشاره شد، برای فریدون داغ‌دیده، تولّد منوچهر (نوه ایرج) به منزله حیات مجدّد ایرج و جلوه جدیدی از او بود و از این‌رو به شکرانه این نعمت، فریدون با محبت تمام به پرورش منوچهر کمر همت بر بست و هنرهای لازم را نیز به او آموخت، آنگاه تاج و تخت سلطنت را به او واگذار کرد (همانطور که پیش از آن، ایرج این مقام را عهده‌دار بود):

فریدون چو روشن جهان را بدید	به چهر نو آمد سبک بنگرید
چنین گفت کز پاک مام و پدر	یکی شاخ شایسته آمد به بر
می‌روشن آمد ز پرمایه جام	منا چهره دارد منوچهر نام

چنان پروریدش که باد هوا	بر او گذشتن ندیدی روا...
هنرها که بد پادشا را به کار	بیاموختش نامور شهریار
چو چشم و دل پادشا باز شد	سپه نیز با او هماواز شد
نیا تخت زرین و گرزگران	بدو داد و پیروزه تاج سران...

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۶)

ملاحظه می‌شود که موضوع رسیدن به مکتب و منزلت و فرج بعد از شدت، یکی دیگر از جنبه‌های همانندی داستان یوسف و ایرج (= منوچهر) است.

قبلاً متذکر شدیم که با کشته شدن ایرج و تولد منوچهر بین آنها جابه‌جایی نقش و شخصیت ایجاد شده و در نظر فریدون، منوچهر تجلی ایرج است. شاید اشاره به برخی ویژگیهای فردی و اخلاقی منوچهر در این قسمت، بی‌ارتباط نباشد: «گذشته از شاهنامه و مدارک تاریخی، منوچهر در ادب فارسی نیز به عنوان پادشاهی خوش سیما، با جاه و جلال و ایران دوست مورد توجه بوده است» (یاحقی، ۱۳۶۹، ۳۹۷). همچنین آورده‌اند که منوچهر در خطابه خود هنگام تاجگذاری، ضمن مژده‌دادن مردم به داد و آیین و فرزاندگی و بیان هنرها و افتخارات بزرگی که کسب کرده بود خود را بنده خدای و پیرو راه فریدون خوانده و بر عزم و اراده‌اش به برقراری امنیت و آرامش در جهان و سرکوب کردن ستمگران تأکید کرد، در اوستا نیز از او با صفت پاکدین یاد شده است (مسرت، ۱۳۸۶، ۱۸۷-۱۸۳) و در شاهنامه آمده است:

چو دیهیم شاهی به سر برنهاد	جهان را سراسر همه مژده داد
به داد و دهشن و به مردانگی	به نیکی و پاکی و فرزاندگی...
همم دین و همم فرّه ایزدی	همم بخت نیکی و دست بدی
ابا این هنرها یکی بنده‌ام	جهان آفرین را پرستنده‌ام
به راه فریدون فرخ رویم	نیامان کهن بود اگر ما نویم
هر آنکس که در هفت کشور زمین	بگردد ز راه و بتابد زدین
همه سر به سر نزد من کافرند	وز آهرمن بد کنش بدترند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۱)

محورهای نه‌گانه بالا نشان دهنده جنبه‌های شباهت و همانندی دو داستان است؛ اما شش محور که ذیلاً می‌آید، از موارد اختلاف و ناهمانند این داستانها به حساب می‌آید:

۱۰- ارتباط مستمر یوسف (ع) با پروردگار و برخورداری از عنایات حق

یکی از عمده‌ترین وجوه تمایز بین این دو داستان این است که در داستان یوسف پیامبر، شاهد رویکرد مستمر و خالصانه آن حضرت به درگاه خداوند هستیم و متقابلاً لطف و عنایت الهی را نیز در حق یوسف ملاحظه می‌کنیم. بطوری که در داستان فرزندان فریدون چنین ویژگی مشهود نمی‌باشد.

آنجا که همسر عزیز مصر از روی کامجویی، یوسف (ع) را به سوی خود فرا می‌خواند، آن حضرت می‌گوید: پناه بر خدا، او آقای من است، به من جای نیکو داده است. قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند. در همین امتحان عنایت الهی را نیز در حق او می‌بینیم که خداوند می‌فرماید: در حقیقت [آن زن] آهنگ وی کرد و [یوسف نیز] اگر برهان پروردگارش را ندیده بود، آهنگ او می‌کرد. چنین کردیم تا بدی و زشتکاری را از او بازگردانیم، چرا که او از بندگان مخلص ما بود (← یوسف، ۲۴-۲۳).

و آنگاه که زلیخا در مقابل ملامت زنان مصر برای توجیه دلداگی خود یک میهمانی ترتیب داده، یوسف را به آنان می‌نمایاند و سپس یوسف را به دلیل امتناع از درخواست خود به حبس تهدید می‌کند، آن حضرت رو به درگاه خدا کرده، اظهار می‌دارد: پروردگارا زندان برای من دوست‌داشتنی‌تر است، از آنچه مرا به آن می‌خوانند و اگر نیرنگ آنان را از من بازنگردانی، به سوی آنان خواهم گرایید و از [جمله] نادانان خواهم شد. پس پروردگارش [دعای] او را اجابت کرد و نیرنگ زنان را از او بازگردانید، آری او شنوای داناست (یوسف، ۳۳-۳۲) و در آیه ۵۳ همین سوره باز تصریح می‌کند که من نفس خود را تبرئه نمی‌کنم؛ چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند زیرا پروردگار من آمرزندهٔ مهربان است.

این قبیل رویکرد صادقانه و نیازمندانه به درگاه الهی را بارها در گفتار و رفتار یوسف (ع)، چه در داستان زلیخا که در بالا گفته شد، چه در داستان دو زندانی هم‌بند او آیات ۳۷ و ۳۸ و چه در داستان برادرانش؛ از جمله آیات ۹۹ تا ۱۰۱ سوره یوسف بوضوح می‌توان دید که در داستان فریدون و فرزندان او نمودی ندارد.

۱۱- نتیجه حسادت و دشمنی برادران یوسف (ع) و ایرج

یکی از وجوه اختلاف داستان حضرت یوسف در متون دینی؛ بویژه قرآن کریم با داستان ایرج در شاهنامه نتیجهٔ حسادت برادران آنهاست که در اولی به افکنده شدن یوسف در چاه، به بردگی رفتن،

دوری از پدر و جلای از وطن (البته با تعبیر کشته شدن) منتهی می‌شود و به تعبیر دیگر حسادت آنان جنبه شدیدتر و کین توزی و انتقام به خود نمی‌گیرد؛ اما در داستان ایرج حسادت برادران به مراحل باریک کشیده و از سر انتقام و کین توزی و با قساوت قلب، ایرج را به قتل می‌رسانند و سرش را از تن جدا کرده و به نزد فریدون می‌فرستند.

برادران یوسف وقتی تصمیم به دور کردن یوسف از پدر گرفتند برای اجرای نقشه خود پیش یعقوب آمدند و «گفتند: ای پدر تو را چه شده است که ما را بر یوسف امین نمی‌دانی درحالی که ما خیر خواه او هستیم؟ فردا او را با ما بفرست تا [در چمن] بگردد و بازی کند و ما بخوبی نگهبان او خواهیم بود. گفت: اینکه او را ببرید مرا سخت غمگین می‌کند و می‌ترسم، از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. گفتند: اگر گرگ او را بخورد با اینکه ما گروهی نیرومند هستیم در آن صورت ما قطعاً [مردمی] بی مقدار خواهیم بود» (یوسف، ۱۴-۱۱). برادران با تعهد محافظت یوسف و سالم بازگرداندن، او را از پیش پدر بردند و در چاه افکندند و شبانه، گریان، فریکارانه و با پیراهن خون‌آلوده یوسف پیش پدر بازگشتند کاروانی بر سر چاه رسید و برای برداشتن آب دلوش، را به چاه انداخت، یوسف را بالا کشیدند و او را به مصر برده و به بردگی فروختند.

معروف است، وقتی کاروانیان یوسف را از چاه بیرون کشیدند برادران او سر رسیدند و او را به عنوان بنده گریخته خود به بهای ناچیز بیست درم سیاه به مالک بن زعر فروختند و قباله نوشتند (طوسی، ۱۳۶۷، ۱۹۲).

«قوله تعالی: و شروه بئمنِ بئس... عجب نه آن است که برادران، یوسف را به بهایی اندک فروختند، عجب کار سیاره است که چون یوسفی را به بیست درم به چنگ آوردند... اگر آنچه در یوسف تعبیه بود از خصائص عصمت و حقایق قربت و لطایف علوم و حکمت، بر برادران کشف شدی نه او را به بهای بخش فروختندی و نه او را نام غلام نهادندی» (میبدی، ۱۳۳۹، ۴۲).

اما در داستان ایرج، وقتی برادرانش سلم و تور، حسادت و کینه خود را آشکار نمودند و دلیل نارضایتی خود از پدر را با پیکری به گوش او رساندند فریدون در پاسخ فرستاده سلم و تور گفت:

بگوی آن دو ناپاک بیهوده را	دو آهرمن مغز پالوده را
زیند من ار مغزتان شد تهی	همان از خردتان نماند آگهی
ندارید شرم و نه ترس از خدای	شما را همانا جز این است جای

شما را کنون گردل از راه من
ببیند تا کردگار بلند
به کژی و تاری کشید اهرمن
چنین از شما کرد خواهد پسند؟
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۲)

فریدون در مقابل تهدیدات سلم و تور، ایرج را به جنگ با برادران ترغیب می‌کند؛ اما ایرج با برخورد خردمندانه و مهرآگین، برای رفع کدروت و کینه، آماده رفتن پیش برادران می‌شود حتی اعلام می‌کند که آمادگی دارد برای این منظور از تاج و تخت پادشاهی دست بردارد:

چو دستور باشد مرا شهریار
نباید مرا تاج و تخت و کلاه
به بد نگذرانم بد روزگار
شوم پیش ایشان دوان بی‌سپاه
دل کینه‌ورشان به دین آورم
سزاوارتر زانکه کین آورم
(همان، ۱۱۵)

ایرج با این تصمیم، به همراه نامهٔ محبت‌آمیزی از پدر، پیش سلم و تور می‌رود:

سه فرزند را خواهم آرام و ناز
برادر کز او بود دل‌تان به درد
از آن پس که بردیم رنج دراز
وگر چند هرگز نزد باد سرد
بیفکنند شاهی شما را گزید
چنان کز ره نامداران سزید
ز تخت اندر آمد به زین برنشست
برفت و میان بندگی را بیست
بدان کو به سال از شما کهنتر است
به مهر و نوازدن اندر خود است
(همان، ۱۱۷)

اما سلم و تور در مقابل مهربانی و تواضع ایرج و سفارش‌های محبت‌آمیز و درخواست پدر، دشمنی خود را به اوج می‌رسانند. تور خنجر گرفته و با ناجوانمردی تمام ایرج را به قتل رسانده، سپس سرش را به پدر می‌فرستند.

یکی خنجر از موزه بیرون کشید
بدان تیز زهرآگون خنجرش
سراپای او چادر خون کشید
همی کرد چاک آن کیانی برش
فرود آمد از پای سرو سهی
گسست آن کمرگاه شاهنشهی
سر تاجور زان تن پیلوار
به خنجر جدا کرد و برگشت کار
بیاگند مغزش به مشک و عبیر
فرستاد نزد جهانبخش پیر
(همان، ۱۲۱)

نکته جالب توجه در کنار این مورد ناهمانند اینکه اگر طبق قول مشهور، برادران یوسف، او را به خاطر قدرناشناسی به بهایی اندک فروختند و یا لاقلاً با کار خود باعث شدند کاروانیان او را به بهای ناچیز بفروشند (وشروه بضمن بحس دراهم معدوده...)، فریدون نیز عمل سلم و تور را در نحوه برخورد با ایرج نوعی برادر فروشی قلمداد کرده است و از این حیث بین دو داستان شباهتی مشهود است:

کسی کو برادر فرو شد به خاک سزدگر نخواندش از آب پاک
جهان چون شما دید و بیند بسی نخواهد شدن رام با هر کسی

(همان، ۱۱۴)

بنا بر آنچه گفته شد داستان فرزندان فریدون حول دو محور حسادت و کین خواهی می چرخد و به قساوت، بیرحمی، جنگ و قتل منتهی می شود، حال آنکه در داستان فرزندان حضرت یعقوب (ع)، تنها عنصر حسادت مشهود است تا جایی که صرفاً به دور کردن یوسف (ع) از پدر رضایت می دهند و در نهایت آنگاه که یوسف (ع) را در مصر دیده و می شناسند، با شرمساری خطاب به او می گویند: به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتر داده است و ما خطاکار بودیم (یوسف، ۹۱).

۱۲- صبر یعقوب، کین فریدون

از دیگر موارد ناهمانندی داستان یوسف و ایرج و پدران آنان اینکه: حضرت یعقوب (ع) در هر دو مصیبت طاقت فرسای پیش آمده (خبر کشته شدن یوسف و تهمت سرقت و گرفتاری بنیامین) به «صبر جمیل» روی می آورد (قرآن، یوسف، آیات ۱۸، ۸۳) و به خداوند استعانت می جوید «والله المستعان علی ماتصفون» و در دل او نسبت به یافتن هر دو فرزند نور امیدی وجود دارد «عسی الله ان یأتینی بهم جمیعاً» و به همین جهت از فرزندان می خواهد که به دنبال یوسف و بنیامین بگردند: «یا بنی اذهبوا فتحسسوا من یوسف واخیه و لا تالیسوا من روح الله...» همچنین در برخورد یعقوب (ع) با فرزندان خطا کارش، هرگز از نفرین و برخورد قهرآمیز و انتقام جویانه خبری نیست و رویگردانی از آنان نیز صرفاً برای هدایت، تنبّه و بیدار شدن آنهاست.

اما در داستان فریدون و فرزندان که به نوعی داستان دنیایی، کسب قدرت و حفظ موقعیت است، فریدون حتی پیش از ماجرای قتل ایرج، در پاسخ پیغام درشت و گلایه آمیز دو فرزند خود، سلم و تور که به تقسیم ناعادلانه سرزمینهای تحت فرمانروایی خود بین فرزندان اعتراض دارند، ایرج را به جنگ با برادران فرا می خواند و از روی قهر و کین با آنان وارد می شود:

ز خاور سوی ما نهادند روی	ورا گفت: کان دو پسر جنگجوی
که باشند شادان به کردار بد	از اختر چنین استشان بهره خود
کجا مر تو را بر سـر افسر بود	برادرت چندان برادر بود
نگردد کسی گرد بالـسین تو	چو پژمرده شد روی رنگین تو
سرت گردد آشفته از داوری	تو گر پیش شمشیر مهر آوری
بدین سان گشادند بر من نهان	دو فرزند من کز دو گوشه جهـان
در گنج بگشای و بر بند بار	گرت سر به کار است پیسج کار
وگر نه خورند ای پسر بر تو شام	تو گر چاشت را دست بازی به جام

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۱۴)

و آنگاه که سلم و تور، پدر را در سوگ ایرج می‌نشانند، می‌بینیم که فریدون سر ایرج را در کنار می‌گیرد و سر به سوی آسمان کرده، سلم و تور را بشدت نفرین می‌کند و از خدا می‌خواهد به او چندان مهلت بدهد تا به چشم خود ببیند که از تخم ایرج نامداری پدید آمده و انتقام او را از سلم و تور می‌گیرد:

سر خویش کرده سوی کردگار	نهاده سر ایرج اندر کنار
بدین بی‌گنه گشته اندرنگر	همی گفت کای داور دادگر
تنش خورده شیران آن انجمن	به خنجر سرش خسته در پیش من
که هرگز نبینند جز تیره روز	دل هر دو بیداد از آن سان بسوز
که بخشایش آرد بر ایشان دده	به داغی جگرشان کنی آژده
که چندان زمان یابم از روزگار	همی خواهم ای روشن کردگار
بینم بر این کینه بسته کمر	که از تخم ایرج یکی نامور
کجا خاک بالا بیمایدم	چو دیدم چنین زان سپس شایدم

(همان: ۱۲۳)

ملاحظه می‌شود که تفاوت در این بُعد از دو داستان زیاد است و نه تنها از وجوه تمایز آن دو به شمار می‌رود؛ بلکه در نقطه متضاد هم هستند.

۱۳- عذرخواهی برادران یوسف (ع) و ایرج و نتیجه آن

یکی دیگر از وجوه تمایز و اختلاف این دو داستان در پوزش‌خواهی برادران یوسف و ایرج از خطا

کارهایشان است که نتایج ناهمانندی دارد. برادران یوسف، هم از پدرشان یعقوب عذرخواهی می‌کنند هم از خود یوسف و سلم و تور نیز هم از پدرشان فریدون پوزش می‌طلبند هم از منوچهر (نوه ایرج). برادران یوسف پس از بازشناختن او «گفتند: به خدا سوگند که واقعاً خدا تو را بر ما برتری داده است و ما خطا کار بودیم. [یوسف] گفت: امروز بر شما سرزنشی نیست خدا شما را می‌آمرزد و او مهربانترین مهربانان است» (یوسف، ۹۲-۹۱). یوسف از خطای برادران بی سرزنش و منت در می‌گذرد. ابوالفضل میبیدی در تفسیر خود در این زمینه آورده است: «قال لا تتریب علیکم الیوم ای لا تعیر علیکم بعد هذا الیوم و لا مجازاه لکم عندی علی ما فعلتم و لکم عندی الصفح و الحرمه و حقّ الاخوه. یوسف ایشان را بر مقام خجل و تشویر دید دانست که ایشان را آن خجل در آن مقام، عقوبتی صعب است نخواست که ایشان را عقوبت افزایش» (میبیدی، ۱۳۳۹، ۱۲۷) و آنگاه که بشیر (مژده‌رسان)، پیراهن یوسف را نزد یعقوب آورد و با انداختن آن بر چهره یعقوب، بینایی خود را بازیافت به فرزندان گفت: مگر به شما نگفتم که من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید؟ برادران یوسف «گفتند ای پدر بر گناهان ما آمرزش خواه که ما خطا کار بودیم. گفت: بزودی از پروردگارم برای شما آمرزش می‌خواهم که او همانا آمرزنده مهربان است» (یوسف، ۹۸-۹۷). از آنچه گذشت ملاحظه می‌کنیم که حضرت یعقوب نیز در پاسخ استغفار فرزندان، از خطای آنان در می‌گذرد و آنها را به غفران و رحمت الهی امیدوار می‌کند.

اما در داستان ایرج می‌بینیم، نه سلم و تور از دشمنی و کینه و خونریزی کوتاه می‌آیند و نه فریدون و منوچهر. تنها خود ایرج است که با دست شستن از تمام تعلقات و بانهایت فروتنی و مهرورزی پیش برادران می‌رود؛ اما آن حق ناشناسان، ناجوانمردانه ایرج را به قتل رسانده و سر از بدنش جدا می‌کنند و در نهایت قساوت آن را به سوی فریدون می‌فرستند. از طرف دیگر فریدون سر ایرج را در کنار گرفته، با نفرین سلم و تور، در استغاثه به درگاه خداوند، در انتظار گرفتن انتقام خون ایرج از فرزندان لحظه‌شماری می‌کند و آنگاه که سلم و تور از تولد و به قدرت رسیدن منوچهر باخبر می‌شوند، ترس وجودشان را فرا می‌گیرد به دنبال راه چاره می‌افتند و چه چاره‌ای برای آنان بهتر از عذرخواهی و پوزش؟

یکایک بر آن رایشان شد درست	کز آن رویشان چاره بایست جست
که سوی فریدون فرستند کس	به پوزش، کجا چاره این است و بس

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۲۸)

آنها برای تمهید عذر خود، فرستاده‌ای به سوی فریدون گسیل می‌دارند، فرستاده در خدمت فریدون می‌گوید:

بدان کان دو بدخواه بیدادگر
پشیمان شده، داغدل، پرگناه
پسر از آب دیده زشرم پدر
همی سوی پوزش نیابند راه
(همان، ۱۲۹)

و آنگاه:

پیام دوخونی بگفتن گرفت
گشاده زبان، مرد بسیار هوش
همه راستها نهفتن گرفت
بدو داده شاه جهاندار گوش
منوچهر را نزد خود خواستن
سپردن بدو تاج و تخت مهی
میان بستن او را به سان رهی
(همان، ۱۳۱)

فریدون با شنیدن پیام فریکارانه سلم و تور، پاسخی کوبنده و تهدیدآمیز به فرستاده داده، می گوید
که خون را با خون پاک خواهیم کرد:

بگو آن دو بی شرم ناباک را
که گفتار خیره نیرزد به چیز
دو بیداد و بدمهر و ناپاک را
از این در سخن خود نرانیم نیز
تن ایرج نامورتان کجاست
سرش را یکی تنگ تابوت جفت
به کین منوچهر برساختند
به خون برگ و بارش بخواهیم شست
درختی که از کین ایرج برست
که کام دد و دام بودش نهفت
کنون چون زایرج پرداختند
(همان، ۱۳۱)

سپس فریدون منوچهر را به جنگ سلم و تور می فرستد و عذرخواهی آنان از منوچهر نیز ثمری نمی دهد:

گنه بس گران بود پوزش نبرد
دو دیگر که کین خواه نو بود و گرد
(همان، ۱۴۵)

منوچهر پس از نبردی سخت، سلم و تور را به قتل رسانده و سرشان را از تن جدا می کند و بر تابوتی
نهاده پیش فریدون می فرستد (همان، ۹۰، ۹۵).

فریدون شادمان از پیروزیهای منوچهر، به استقبال لشکر پیروز منوچهر می رود و پس از دلجویی و
اظهار لطف به او، سر به سوی آسمان می کند و شکر خداوند را به جای آورده، او را با صفت عدل و
داد و یاری گری و نصرت دهی می ستاید:

پس آنکه سوی آسمان کرد روی
که ای دادگر داور راستگوی

تو گفتمی که من دادگر داورم
همم داد و دادی و هم یاوری
همه کام دل دادیم ای خدای
کنون مر مرا بر به دیگر سرای
به سختی ستمدیده را یاورم
همم تاج دادی هم انگشتی
(همان، ۱۵۵)

در داستان فریدون و منوچهر پوزش‌پذیری جایی ندارد که شاید به دلیل فریبکاری پوزش‌خواهندگان بوده است و برعکس آنان بر طبل جنگ می‌کوبند تا انتقام ایرج را بگیرند و آنگاه که خطاکاران به مجازات اعمال خود می‌رسند، فریدون احساس آرامش درونی کرده و به درگاه خداوند سپاس می‌گزارد.

۱۴- علم تاویل احادیث و تعبیر خواب و نبوت یوسف، عشق یک سویه زلیخا یکی از ویژگیهای داستان یوسف (ع) که نمونه آن در داستان ایرج و منوچهر نیست و یکی از وجوه ناهمانند این دو داستان است، علم خدادادی تاویل احادیث و تعبیر خواب، نبوت و رسالت الهی یوسف و وجود داستان عشق یک سویه زلیخا (همسر عزیز مصر) به یوسف است.

۱۵- پایان داستان یعقوب (ع) و فریدون و فرزندان آنها

آخر این دو داستان نیز با یکدیگر متفاوت است و شباهتی بین آنها وجود ندارد. حضرت یوسف با معرفی خود به برادران از خطای آنها در می‌گذرد و با سپردن پیراهن خود به آنها و افکندن آن بر روی پدر، بینایی پدر را نیز به او باز می‌گرداند، یوسف مهربانانه از برادران می‌خواهد که همه کسان خود را نزد او بیاورند. با ورود آنان به بارگاه یوسف، پدر و مادر را کنار خود می‌گیرد و می‌گوید با امنیت داخل مصر شوید. پدر و مادر را بر تخت می‌نشاند و همه به سجده او می‌افتند. در این حال می‌گوید: این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین پروردگارم آن را راست گردانید و به من احسان کرد، آنگاه که مرا از زندان خارج ساخت و شما را از بیابان [کنعان به مصر] باز آورد پس از آنکه شیطان میان من و برادرانم را به هم زد. بی‌گمان پروردگار من نسبت به آنچه بخواهد صاحب لطف است، زیرا او دانای حکیم است... (مضمون آیات ۸۹ تا ۱۰۰ سوره یوسف).

اما داستان فریدون و فرزندان او پایانی تراژیک و غم‌انگیز به خود گرفته است، چون سلم و تور که با اعتراض به عملکرد پدر در تقسیم ملک تحت امر خود بین فرزندان، زمینه کینه و جنگ را فراهم آوردند با کشتن ایرج باعث پدید آمدن ماجرای غمبار شدند و فریدون هرگز از خطای بزرگ فرزندان

نگذشت و با سربر آوردن منوچهر، او را به گرفتن انتقام ایرج ترغیب و گسیل داشت و در نهایت منوچهر با سلم و تور مقابله به مثل کرد و آنان را کشت و سرهایشان را از بدن جدا کرد و به پیش فریدون فرستاد. فریدون پس از کین خواهی ایرج، به ظاهر خوشحال و شادمان از رسیدن به آرزوی دیرینه اش، تاج و تخت شاهی را به منوچهر سپرد و در حالی که سرهای بریده هر سه فرزند (سلم و تور و ایرج) را در کنار خود نهاده بود آخر عمر خود را با درد و اندوه به پایان برد.

بفرمود پس تا منوچهر شاه	نشست از بر تخت زر با کلاه...
چو این کرده شد روز برگشت و بخت	بیژمرد برگ کیانی درخت
کرانه گزید از بر تاج و گاه	نهاده بر خود سران سه شاه
فریدون بشد نام ازو ماند باز	برآمد چنین روزگاری دراز

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۵۶)

داستان یوسف (ع) در قرآن کریم که به احسن القصص شهرت یافته، با رؤیای صادقه یوسف آغاز می شود و پس از بیان عبرتهایی چون: صبر در شدائد و فرج بعد از شدت، عدل گستری در کشورداری، تقوی و پاکدامنی، حفظ حرمت سروان، ترک هوای نفس و عفو در قدرت، پایانی، زیبا و امیدبخش به خود می گیرد آری پایان داستان حضرت یعقوب و فرزندان، وصال و اتحاد، مهر و محبت، و خوشحالی و شادمانی واقعی است.

اما داستان فریدون با یک امر دنیایی و مادی (تقسیم ملک و مملکت) آغاز و با درد و تلخکامی به پایان می رسد؛ زیرا که پایان این داستان، جدایی، کشتار، کین کشی و غم و اندوه است.

نتیجه گیری

از بررسی داستانهای حضرت یعقوب (ع) و فرزندان او در قرآن کریم و فریدون و فرزندان او در شاهنامه فردوسی چنین برمی آید که هر چند نمی توان قضاوت کرد که این داستانها متأثر از هم هستند، با این حال بین این دو داستان مکتوب و مشهور شباهتهای زیادی وجود دارد که بخوبی استعداد تطبیق را پیدا می کنند و در کنار آن وجوه اختلافی هم مشهود است. بحثهایی چون: موقعیت خانوادگی، ناتنی بودن حضرت یوسف (ع) و ایرج با دیگر برادران، ویژگیهای فردی، نارضایتی برادران و حسادت آنها نسبت به جایگاه یوسف و ایرج نزد پدر، معرکه گردانی شیطان و دیونفس، جابه جایی در نقش و شخصیت، ناله و اندوه و نابینایی پدران در فراق عزیزان خود، باز یافتن بینایی یعقوب و فریدون از وجوه

مشابه داستانهاست؛ اما مباحث دیگری چون: ارتباط مستمر یوسف (ع) با پروردگار و برخورداری از عنایات حق، نتیجه حسادت برادران، صبر یعقوب و کین فریدون، نتیجه عذرخواهی برادران، پایان‌بندی دو داستان، همچنین ویژگی علم تأویل احادیث و تعبیر خواب و نبوت یوسف (ع) و عشق یک سویه زلیخا در داستان یوسف از وجوه ناهمانند این داستانهاست.

منابع

- ۱- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند. تحقیق و نشر دارالقرآن کریم.
- ۲- انوشه، حسن. (۱۳۷۶). *فرهنگنامه ادبی فارسی*، سازمان چاپ و انتشارات، چاپ اول.
- ۳- بلاغی، صدرالدین. (۱۳۵۴). *قصص قرآن*، امیرکبیر، چاپ نهم.
- ۴- رزمجو، حسین. (۱۳۸۱). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، ج ۲، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۵- طبری، محمدجریب. (۱۳۵۶). *ترجمه تفسیر طبری*، ج ۳، به اهتمام حبیب یغمایی، چاپ افست، زر اردیبهشت.
- ۶- طوسی، احمدبن محمدزید. (۱۳۶۷). *الجامع السّنین للطنائف البساتین* (قصه یوسف)، به اهتمام محمد روشن، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۷- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶). *شاهنامه فردوسی*، به اهتمام جلال خالقی مطلق، دفتر یکم، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: چاپ اول.
- ۸- کزازی، میرجلال‌الدین. (۱۳۸۵). *نامه باستان*، تهران: سازمان سمت.
- ۹- مسرت، مهین. (۱۳۸۶). *اوستا و حماسه ملی ایران*، ج ۱، (پایان‌نامه دکتری - دانشگاه تبریز).
- ۱۰- محمد احمد جاد المولی. (۱۳۸۴). *قصه‌های قرآن یا تاریخ انبیا*، ترجمه مصطفی زمانی، ویرایش محمد نوروزی، قم: پژوهشگاه اندیشه، چاپ دهم.
- ۱۱- میبدی، ابوالفضل. (۱۳۳۹). *کشف‌الاسرار و عدة‌الابرار*، ج ۵، به اهتمام علی اصغر حکمت، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۲- نیشابوری، ابواسحق ابراهیم بن منصور. (۱۳۸۲). *قصص الانبیاء*، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- ۱۳- یاحقی، محمدجعفر. (۱۳۶۹). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.